

[مرحوم خویی: حمل بر تقیه و عدم استحباب زکات مال التجاره 1](#_Toc97665599)

[ضابطه مرحوم خویی در جمع عرفی: عدم تناقض در صورت جمع در کلام واحد 1](#_Toc97665600)

[نقد نظریه مرحوم خویی: عدم تناقض در کلام واحد، شرط جمع عرفی نیست 2](#_Toc97665601)

[نظریه مرحوم خویی در زکات مطلق غلات: حمل بر استحباب به دلیل روایت خاص 4](#_Toc97665602)

[عدم جریان ضابطه در تعبیر «عفا عن الزکاة» 4](#_Toc97665603)

[روایت رافع تعارض، از دیدگاه مرحوم خویی 6](#_Toc97665604)

[اشکال: عدم منافاتِ تصدیق دو روایت با تقیه 7](#_Toc97665605)

[عبارت «غلات» در روایات و عبارات فقهاء 7](#_Toc97665606)

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در تجارت با مال صبی بود و آنکه در چه صورتی، زکات واجب دارد. بیان شد اول باید بررسی شود اصل زکات در مال صبی مستحب هست یا نه. بعد از آن محدوده این استحباب مشخص شود. چون مستحب بودنش هم مورد انکار بعضی از بزرگان قرار گرفته است.

روایت‌های بحث‌های ثبوت زکات در مال التجاره نسبت به بچه‌ها، مجانین و بزرگترها را باید با هم بحث و بررسی کرد.

# مرحوم خویی: حمل بر تقیه و عدم استحباب زکات مال التجاره

مرحوم خویی به تبع صاحب حدائق، زکات در مال التجاره را مستحب نمی‌دانند و روایت‌هایی که زکات در مال التجاره ثابت کرده‌اند را حمل بر تقیه می‌کنند. ایشان در این مسأله ارجاع می‌دهند به مسأله زکات در حبوباتی غیر از غلات اربعه.

در استحباب زکاتِ غیر غلات اربعه (گندم، جو، کشمش و خرمام) و سایر ما انبتت الارض، شبیه این بحث وارد شده است. صاحب حدائق در آن بحث هم قائل به عدم ثبوت و عدم استحباب زکات در مطلق ما انبتت الارض شده‌اند. آقایی خویی در آن بحث می‌فرمایند فرمایش صاحب حدائق قابل توجه است اما نکته‌ای در بحث مطلق ما انبتت الارض وجود دارد که باعث می‌شود این روایات، حمل بر استحباب نشوند. ولی آقای خویی روایات بحث مال التجاره را حمل بر تقیه کرده‌اند.

# ضابطه مرحوم خویی در جمع عرفی: عدم تناقض در صورت جمع در کلام واحد

مرحوم نائینی و مرحوم خویی ضابطه‌ای کلی، برای جمع عرفی بیان کردند. از لحاظ کبروی این ضابطه باید بررسی شود. ضابطه ایشان در جمع عرفی چنین است که دو کلام اگر کنار هم قرار بگیرند و عرف بین آن‌ها تضاد و تناقض نبیند، جمع عرفی دارند. اما دو کلام اگر در کنار هم قرار بگیرند و موجب تناقض بشود، جمع عرفی ندارند. این ضابطه در جایی که یکی از دو روایت نافی مطلبی باشد و روایت دیگری مثبِت آن، جاری می‌شود و از مصادیق این قاعده می‌باشد. این دو کلام وقتی در کنار هم قرار بگیرند متناقض دیده می‌شوند و جمع عرفی بین این دو برقرار نیست.

پس از بررسی ضابطه و قاعده کلی، بحث تطبیقی مهم است که این ضابطه در غلات اربعه تطبیق می‌شود یا نه. آقای خویی این ضابطه را در بحث غلات اربعه هم تطبیق کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند این ضابطه در بحث زکات در مطلق غلات هم جاری است ولی روایت خاصی وجود دارد که مسیر بحث را تغییر می‌دهد.

# نقد نظریه مرحوم خویی: عدم تناقض در کلام واحد، شرط جمع عرفی نیست

ابتدا باید صحت ضابطه کلی سنجیده شود. اصلِ اینکه دو کلام باید در کلام واحد سنجیده شوند و اگر سر از تناقض دربیاورند، جمع عرفی ندارند؛ باید اثبات شود. مطلب دوم آنکه اصلا اینکه نفی و اثبات در کلام واحد سر از تناقض درمی‌آورند (صغرای قضیه)، تمام هست یا نیست.

بیان شد که نظریه آقای خویی در مورد صغرای قضیه صحیح نیست. ممکن است نفی و اثبات با هم جمع شوند مثل آیه شریفه: «وما رمیتَ اذ زمیتَ». در این آیه نفی و اثبات با هم جمع شده‌اند و سر از تناقض هم درنیاورده است. به دلیل آنکه یکی از این دو، قید مقدر دارند. با آن قید مقدر، مشکل حل می‌شود.

در ما نحن فیه ممکن است به همین صورت باشد. مثلا «فیه الزکاة» ممکن است تقدیری داشته باشد به این صورت که «برای کسی که می‌خواهد به تکلیف کامل عمل کند، زکات دارد». «لیس فیه الزکاة» ممکن است تقدیرش چنین باشد: «برای کسی که می‌خواهد به حداقل تکلیف عمل کند، زکات ندارد».

همان نکته‌ای که باعث می‌شود متناقض بودن نفی و اثبات در آیه «ما رمیت اذ رمیت» برطرف بشود در ما نحن فیه هم می‌آید. ممکن است آیه به این معنا باشد: «اذ رمیت ظاهرا ما رمیت واقعا». در تناقض هشت وحدت شرط است که یکی از آن‌ها، وحدت در قید است. این دو عبارت، قیدهای مقدر متفاوت دارند مثل آنکه «الرمی الظاهری موجود والرمی الواقعی غیر موجود». همچنین ممکن است وحدت حمل نداشته باشند و حملِ یکی، حمل حقیقی باشد و حمل دیگری، حمل مجازی.

در ما نحن فیه هم همین مطلب مطرح می‌شود. گفته‌اند هم زکات هست هم زکات نیست. زکات هست یعنی اصل مشروعیت زکات و استحبابش هست. زکات نیست یعنی زکات وجوبی نیست و به اندازه وجوب نیست.

اصل ضابطه‌ای که مرحوم خویی ذکر کردند تمام نیست، به دلیل آنکه در بسیاری از موارد، علت تناقض و تفاوت دو کلام به علت تفاوتِ موقفِ دو کلام برمی‌گردد. مثل آنکه موقعی متکلم در مقام بیان آن است که نامه‌ای رسیده و می‌خواهند شخص باسوادی آن نامه را بخواند. سواد خواندن و نوشتن برای خواندن نامه کافی است. در موقف دیگر می‌خواهند مرجع تقلید تعیین کنند و در مورد شخصی می‌گویند: «فلانی سواد ندارد». در موقف اول می‌گویند با سواد است یعنی سواد خواندن و نوشتن دارد. در موقف دوم می‌گویند سواد ندارد یعنی سوادی که متناسب با مرجعیت است ندارد.

چون کلام واحد نوعا در مقام بیان یک موقف است، سر از تناقض درمی‌آورد. انگیزه از گفتن این جمله یا آن است که شخص باسوادی را می‌خواهند تا نامه‌ای بخواند. در این صورت گفته می‌شود این شخص سواد دارد. موقع دیگری متکلم در موقعیت تقلید از مرجع تقلید است و می‌گوید این شخص سواد ندارد. نوعا چنین نیست که هم انگیزه اول را داشته باشد و هم انگیزه دوم را.

البته احیانا ممکن است موقفی باشد که هر دو مطلب را بیان کنند. مثل آنکه در موقفِ بیانِ تفاوت بین این دو باشند. مثل آنکه متکلم بخواهد بگوید: «این آقا ولو با سواد است ولی با سواد نیست». به این معنا که سواد خواندن و نوشتن دارد ولی سوادی که به درد مرجع تقلید شدن بخورد ندارد. یا مثلا در جایی که استاد ریاضی می‌خواهند گفته می‌شود: «فلانی دکترای ریاضی دارد ولی دکترای ریاضی ندارد». یک استاد ریاضی می‌خواهند که کاربلد باشد. به این معناست که ولو اسماً دکترای ریاضی دارد ولی رسماً چیز یاد نگرفته و فقط مدرک دارد. مدرکش کاشف از واقعیت نیست که شخص کار بلدی باشد.

بنابراین احیانا ممکن است کلام واحد هم دو موقف داشته باشد ولی چون معمولا هر کلامی یک موقف دارد، سر از تناقض درمی‌آورد. مثل آنکه یک بار در موقف بیان حکم فقهی الزامی هستند و می‌گویند: «زکات دارد» یعنی حتما باید زکات بدهد. در این موقف وقتی گفته می‌شود زکات ندارد یعنی واجب نیست زکات بدهد. هنگام دیگر در مقام بیان حکم اخلاقی یا حکم فقهی غیر الزامی، گفته می‌شود زکات دارد یعنی زکات دادنش خوب است. در بسیاری از موارد، جمع بین روایت‌ها به این، صورت می‌گیرد.

به عنوان مثال یک جمع عرفی که در روایت‌ها اشاره شده است به همین مطلب برمی‌گردد. در روایات در مورد اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله، قبل از حجة الوداع چند حج به جا آورده‌اند؛ اختلاف وجود دارد. بعضی روایات می‌گویند پیامبر صلی الله علیه و آله، ده حج به جا آورده‌اند. برخی دیگر از روایات می‌گویند ایشان بیست حج به جا آورده‌اند. روایت‌های ثالثی نقل شده‌اند که این مطلب را توضیح داده و روشن کرده‌اند. در این روایات گفته‌اند پیامبر بما انه پیامبر صلی الله علیه و آله ، ده حج به جا آورده‌اند ولی پیامبر بما انه محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله، بیست حج انجام داده‌اند. یعنی ایشان ده حج قبل از پیامبری انجام داده‌اند و ده حج بعد از پیامبری.

ممکن است از این جمع هم به نوعی، تفاوت موقف تعبیر شود یا گفته شود در یک عبارت برای عنوان «پیامبر» موضوعیت قائل شده‌اند و در عبارت دیگر عنوان، مشیر بوده است به آن ذات مقدس. همانطور که در روایت فرمودند: «علیک بهذا الجالس» و به زراره اشاره کردند. مراد حضرت علیه السلام آن بوده است که از زراره می‌توانید احکام دین را یاد بگیرید نه آنکه نشستن زراره خصوصیتی در یادگیری احکام داشته باشد.

اینکه موقف کلام چه باشد، تأثیرگذار و مهم است. خیلی وقت‌ها تناسبات حکم و موضوع، ذاتا موقف‌ها را متفاوت می‌کند. گاهی اوقات دو روایت در کنار هم قرار می‌گیرند عرف می‌فهمد، موقف‌های مختلفی داشته‌اند. مثلا روایتی گفته‌اند پنیر مکروه نیست و روایت دیگری گفته‌اند پنیر مکروه است. روایتی که گفته است پنیر مکروه است، ممکن است مرادشان آن باشد که تنها خوردنِ پنیر مکروه است. روایتی که گفته است پنیر مکروه نیست یعنی چنین نیست که هیچ راه حلی برای رفع کراهت پنیر نباشد. اگر با گردو خورده بشود، کراهتش برطرف می‌شود.

درک موقف‌ها و چگونگی آن‌ها نکاتی هستند که باعث می‌شود تعارضات برطرف بشوند.

# نظریه مرحوم خویی در زکات مطلق غلات: حمل بر استحباب به دلیل روایت خاص

در بحث زکات مطلق غلات نکاتی وجود دارد. بیان کلام مرحوم خویی در زکات مطلق غلات، در روشن شدن کبرای قضیه مؤثر است.

آقای خویی می‌فرمایند ولو در زکات مطلق غلات، مقتضای قاعده آن است که جمع عرفی نداشته باشند ولی از روایت خاصی استفاده می‌شود که جمع عرفی دارند. همان روایتی که مرحوم خویی به آن استدلال کرده‌اند برای تقیه‌ای نبودن؛ صاحب حدائق به همان روایت برای تقیه‌ای بودن استناد نموده‌اند.

یک دسته روایات گفته‌اند مطلق غلات زکات دارد و دسته دیگر گفته‌اند زکات ندارد. ذاتا بین این دو دسته روایت، جمع عرفی وجود ندارد و تعارض مستقر دارند. ولی روایتی هست که راوی این دو دسته روایت را بر امام علیه السلام عرضه کرده‌اند و امام علیه السلام گفته‌اند: «هر دو دسته را تصدیق کنید». معنای آنکه هر دو دسته را تصدیق کنید، آن است که هیچ کدام از این روایت‌ها تقیه‌ای نیستند. پس یکی از این روایات باید حمل بر استحباب شوند. ایشان می‌نویسند:

و قد نُقِل عن ابن الجنيد أنّه أفتى بالوجوب استناداً إليها، و لكن المشهور حملوها على الاستحباب، جمعاً بينها و بين الطائفة الأُولى الحاصرة في التسعة و العافية عمّا عداها.

و لا يخفى أنّ‌ هذا النوع من الجمع و إن كان مطّرداً في أبواب الفقه، و لكنّه غير منطبق على المقام، للتدافع بين مضمون الطائفتين و كونهما من المتناقضين في نظر العرف، بحيث لا قرينيّة لإحداهما على الأُخرى أبداً، فإنّا لو جمعنا في كلامٍ‌ واحد بين قولنا: فيه الزكاة، و: ليس فيه الزكاة، أو بين قولنا: عفا عن الزكاة، و: أنّه فيه الزكاة، لكان الصدر منافياً و مضادّاً للذيل بحسب الفهم العرفي بالضرورة.

و من هنا أنكر الاستحباب في الحدائق و أصرّ على الجمع بالحمل على التقيّة[[1]](#footnote-1).

## عدم جریان ضابطه در تعبیر «عفا عن الزکاة»

درست است که کبرای ایشان در «فیه الزکاة» و «لیس فیه الزکاة» تطبیق می‌شود. ولی این کبری در «عفا عن الزکاة» و «فیه الزکاة» صحیح نیست. اگر گفته بودند: «عفا عن الزکاة» و «لم یعف عن الزکاة» این بحث مطرح می‌شد که عفو شده باشد و عفو نشده باشد با هم تنافی دارند. ولی «فیه الزکاة» ولو ظهور بدوی دارد که زکاتش واجب است ولی مانعی ندارد حمل بر استحباب بشود. اصلا معنای «عفو» آن است که مقتضی در زکات وجود داشته و به خاطر مصلحت ترخیص از این مقتضی رفع ید شده است. در جایی که مقتضی ایجابی وجود داشته باشد، مصلحت ترخیص اقتضاء می‌کند از الزامش رفع ید بشود. اما اصل استحباب، منافاتی با مصلحت ترخیص و عفو از آن ندارد. بنابراین ممکن است این دو جمله تنافی نداشته و قابل جمع باشند.

البته نکته دیگر آنکه ممکن است عبارت «عفا عن الزکاة» ظهور در استحباب داشته باشد. یعنی معنای عفو، استحباب است. پس نه تنها تنافی ندارند بلکه در معنای عفو، استحباب نهفته است. شبیه آنکه فرموده‌اند: «لولا ان اشق علی امتی لأمرتهم بالسواک». این روایت در مقام بیان آن است که ولو امر نشده ولی عملِ خوبی بوده و ملاک داشته است. در جایی که ملاک الزامی وجود داشته باشد، چیزی که به وسیله مصلحت ترخیصی از بین می‌رود، الزام است نه مشروعیت و استحباب. پس ممکن است این روایت، ظهور در استحباب داشته باشد.

ولی به نظر می‌رسد هر دو جهت قضیه افراط و تفریط است. چنین نیست که از خود «عفا عن الزکاة» استحباب برداشت بشود. محل بحث آن است که زکات به عنوان صدقه خاصه، ثابت است یا خیر. ولی در اصل اینکه انفاق در راه خدا خوب است، شکی نیست. چیزی که از «عفا عن الزکاة» استفاده می‌شود آن است که پرداخت صدقه [زکات به عنوان صدقه غیر خاص] استحباب دارد و مقداری هم برایش مشخص نشده است. این مسأله فرق دارد با آنکه به عنوان خاص زکات مستحب باشد. این را دیگر نمی‌توان اثبات کرد.

البته به نحو جمع عرفی اشکالی ندارد. یک روایت گفته است: «فیه الزکاة» روایت دیگر گفته است: «عفا عن الزکاة». زکات هم به معنای صدقه خاص و اعم از وجوب و استحباب است. جمع عرفی در جمله اول به معنای «فیه الزکاة مستحبة» می‌باشد. جمله «عفا عن الزکاة» یعنی ملاک وجوبی موجود بوده است ولی به خاطر مصلحت ترخیص مرتفع شده است. پس جمع این دو با حمل بر استحباب به عنوان خاص، اشکالی ندارد و کاملا هم عرفی است. ولی چنین نیست که از خود «عفا عن الزکاة» استحباب برداشت شود. پس استحباب زکات در مطلق غلات بما انها صدقة خاصة برداشت نمی‌شود.

سؤال: در طول عفو خداوند مستحب می‌شود و به همین عفو، اخذ می‌شود. مثل آنکه در آیه قرآن می‌فرماید: «احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم».

جواب: یک موقع خداوند عفو کرده است و بنده می‌خواهد هدیه خدا را رد کند، [جایز نیست]. ولی نه به عنوان رد هدیه خداوند. [در اینجا به عنوان رد هدیه خداوند نیست]. در اینجا ممکن است به عنوان رد هدیه نباشد بلکه به عنوان مطلقاتی که زکات مستحبی وجود داشته باشد.

سؤال: از عفا چنین فهمیده می‌شود که تکوینا مصلحت لزومیه‌ای در این عمل بوده است و خدا عقاب را برطرف کرده است نه آنکه تکوین را تغییر داده است. لذا الان کاری است که مصلحت لزومی دارد و خدا از آن عفو کرده و عقابش را برداشته است. پس مصلحتش باقی است و استحبابش فهمیده می‌شود.

جواب: به نکته‌ای که گفته شد توجه نشده است. بیان شد چیزی که از عفو استفاده می‌شود آن است که در اینجا مصلحتی وجود دارد. این مصلحت می‌تواند همان مصلحت مطلق صدقه باشد. ممکن است کلا صدقه دادن، مصلحت الزامی داشته باشد که انسان‌ها وابسته به مال دنیا نباشند. ولی به دلیل آنکه خداوند می‌داند انسان‌ها ظرفیت محدود دارند، عفو کرده است. پس چنین نیست که از عفو نتیجه شود، مصلحتی غیر از مصلحتِ مطلق الانفاق وجود دارد. [مصلحتی غیر از مصلحت مطلق الانقاق] برداشت نمی‌شود.

سؤال: چرا گفته‌اند: «عفا عن الزکاة» و مثلا نگفتند: «عفا عن الصدقة»؟ وقتی «عفا عن الزکاة» نقل شده است به معنای آن است که زکات، مقتضی خاصی داشته است.

جواب: معلوم نیست عفو از آن بما انها زکاة باشد. ممکن است در کل [صدقات]، مقتضی وجود داشته باشد. برداشت نمی‌شود که مقتضی عفو در اینجا، عنوان زکات بما انها زکات و امثال آن باشد.

نکته مهم آن است که اگر از «عفا عن الزکاة» استحباب برداشت نشود لااقل ممکن است از باب جمع عرفی، استحبابش استفاده شود. «عفا» به این معناست که مصلحت الزامیه‌ای داشته است بعنوان انه زکاة. همین مصلحت الزامی بما انه زکاة، به خاطر تزاحمش با مصلحت ترخیصی از آن رفع ید شده است و در نتیجه استحباب آن عنوان خاص، اثبات می‌شود.

## روایت رافع تعارض، از دیدگاه مرحوم خویی

مرحوم خویی در ادامه می‌فرمایند:

و الإنصاف أنّ‌ ما ذكره (قدس سره) وجيهٌ‌ كما ذكرناه، غير أنّ‌ هناك رواية واحدة من أجلها تحكم بالاستحباب، و هي صحيحة عليّ‌ بن مهزيار، قال:

قرأت في كتاب عبد اللّٰه بن محمّد إلى أبي الحسن (عليه السلام): جعلت فداك، روي عن أبي عبد اللّٰه (عليه السلام) أنّه «قال: وضع رسول اللّٰه (صلّى اللّٰه عليه و آله) الزكاة على تسعة أشياء: الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب، و الذهب و الفضّة، و الغنم و البقر و الإبل، و عفا رسول اللّٰه (صلّى اللّٰه عليه و آله) عمّا سوى ذلك» فقال له القائل: عندنا شيءٌ‌ كثير يكون أضعاف ذلك «فقال: و ما هو؟» فقال له: الأرز «فقال له أبو عبد اللّٰه (عليه السلام): أقول لك: إنّ‌ رسول اللّٰه (صلّى اللّٰه عليه و آله) وضع الزكاة على تسعة أشياء و عفا عمّا سوى ذلك، و تقول: عندنا أُرز و عندنا ذرة، و قد كانت الذرة على عهد رسول اللّٰه (صلّى اللّٰه عليه و آله)؟!» فوقّع (عليه السلام): «كذلك هو، و الزكاة على كلّ‌ ما كيل بالصاع» و كتب عبد اللّٰه: و روى غير هذا الرجل عن أبي عبد اللّٰه (عليه السلام): انّه سأله عن الحبوب «فقال: و ما هي‌؟» فقال: السمسم و الأرز و الدخن و كلّ‌ هذا غلّة كالحنطة و الشعير «فقال أبو عبد اللّٰه (عليه السلام): في الحبوب كلّها زكاة» و روى أيضاً عن أبي عبد اللّٰه (عليه السلام) أنّه «قال: كلّ‌ ما دخل القفيز فهو يجري مجرى الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب» قال: فأخبرني جعلت فداك، هل على هذا الأرز و ما أشبهه من الحبوب الحمّص و العدس زكاة‌؟ فوقّع (عليه السلام): «صدِّقوا الزكاة في كلّ‌ شيء كيل».

فإنّ‌ تصديق الإمام (عليه السلام) لتلك الروايات المتعارضة المرويّة عن الصادق (عليه السلام) ليس له وجه صحيح عدا إرادة الاستحباب فيما عدا التسع، و إلّا فلا يمكن في مثله الحمل على التقيّة بالضرورة، إذ لا معنى للتقيّة في تصديق الخبرين المتعارضين.

## اشکال: عدم منافاتِ تصدیق دو روایت با تقیه

اشکال بدوی ممکن است به کلام مرحوم خویی وارد شود به این بیان که مجرد تصدیق دو دسته روایات به معنای آن نیست که تقیه‌ای صورت نگرفته باشد. ممکن است هر دو دسته صادر شده باشند ولی یکی از آن‌ها به عنوان تقیه صادر شده باشد. تصدیق خبرین متعارضین با حمل یک دسته بر تقیه، سازگار است.

پاسخ این اشکال آن است که امام علیه السلام صدور خبر را تصدیق نکرده‌اند بلکه مضمون خبر را تصدیق نموده‌اند. عبارت تقریر مرحوم خویی، عبارت بدی است. امام علیه السلام می‌فرمایند مطلب هر دو دسته روایت، درست است نه آنکه صدورش از امام علیه السلام صحیح است. اصلا درباره دسته اول از لفظ تصدیق استفاده نکردند و فرمودند: «کذلک هو». یعنی مطلب، درست است. در مورد روایت دیگر هم فرمودند: «این مطلب را تصدیق کنید» یعنی این مطلب را مطابق با واقع بدانید نه آنکه صدور روایت از امام علیه السلام مطابق واقع است. اصلا سؤال از صدور نبوده است و جواب امام علیه السلام هم ربطی به صدور روایت ندارد.

# عبارت «غلات» در روایات و عبارات فقهاء

تعبیر غلات اربعه در کلمات فقهاء وارد شده است ولی مشخص نیست در روایات به مثل خرما، غله تعبیر کرده‌اند یا نه. برای من این تعبیر مأنوس نیست. البته غله یک معنای عامی دارد به معنای هر چیزی که منبع درآمد باشد. این معنای خاصی است و اینجا مراد نمی‌باشد. یک بار روایات را تروق کردم جایی ندیدم درباره خرما، تعبیر غله کرده باشند.

1. . [موسوعة الإمام الخوئي، ج ۲۳، ص ۱۳۵](https://lib.eshia.ir/71334/23/135/%D9%88%20%D9%82%D8%AF%20%D9%86%D9%8F%D9%82%D9%90%D9%84%20%D8%B9%D9%86%20%D8%A7%D8%A8%D9%86%20%D8%A7%D9%84%D8%AC%D9%86%D9%8A%D8%AF). [↑](#footnote-ref-1)